

ضامن آهو

در تاریخ آمده است که حاکم رازی صاحب ابوجعفر عتبی می گوید: ابوجعفر مرا به جهت کاری به سوی ابو منصور بن عبدالرزاق فرستاد. هنگامی که روز پنج شنبه شد، از او خواستم که به زیارت قبر مطهر امام رضا(ع) بروم. ابومنصور به من گفت: می خواهی معجزه ای از صاحب این قبر برایت بگویم؟ من در ایام جوانی، دشمن صاحب این قبر بودم و همواره به زوآر و کسانی که به زیارت آن حضرت می آمدند، ظلم می کردم و اموال آنان را به غارت می بردم. روزی برای صید بیرون رفتم. آهوئی را دیدم. سگ شکاری را روانه کردم تا آن را صید کند. آن را دنبال کرد تا به دیوار قبر رسید. سگ شکاری، دیگر جلوتر نرفت. دوباره آهو به طرف دیگر فرار کرد.

سگ شکاری آن را دنبال کرد. دوباره آهو به آن دیوار پناهنده شد و وقتی پناهنده شد، سگ جلوتر نرفت. همینطور چندنوبت این عمل تکرار شد تا بالاخره آهو به داخل یکی از اتاق های قبر امام رضا(ع) پناهنده شد. من وارد صحن و چهار دیواره ای که قبر امام رضا وسط آن قرار داشت شدم. از ابونصر مقررې سؤال کردم: آهوئی که به اینجا وارد شد، کجا رفت؟ گفت: من آن را ندیدم. خودم وارد آن جا شدم. جای پا و آثار آهو را در آن جا دیدم، اما آهو را نیافتم. بعد از دیدن این واقعه نذر کردم هرگز متعرض زوآر این قبر نشوم، بلکه آنان را کمک کنم. هرگاه مشکلی برایم پیش می آمد، متوسل به این قبر می شدم و به حاجتم می رسیدم. از خدا خواستم که پسری به من عطا کند، خداوند به برکت صاحب این قبر به من عطا کرد. دوباره از خدا پسری خواستم، که حاجتم روا شد. (۱)

پی نوشت ها: